

درس سیصد و هفتاد و چهارم: صوت ۳۹۵

اختلاف مرحوم آخوند و شیخ بر نحوه رعایت اطراف

علم اجمالی در صورت اضطرار (4)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد در تتمه کلام مرحوم شیخ ایشان قائل به تقدم علم اجمالی بر حکم تفصیلی در صورت تعلق اضطرار به واحد معین بودند و همین طور در صورتی که اضطرار بعد از علم اجمالی تعین پیدا کند؛ **إِمَّا بِوَاحِدٍ** معین و **إِمَّا بِوَاحِدٍ غَيْرِ مَعِينٍ**. دلیل مرحوم شیخ در اینجا مبتنی بر حکومت علم به عنوان تکلیف بر أحدهمای غیر متعین است به عنوان اجتناب از اطراف در صورتی که اضطرار مقدم بر علم اجمالی باشد یعنی تکلیف از اول امر موضوعش محقق نشده تا اینکه براساس تحقق موضوع شارع حکم به اجتناب کند و خود اضطرار، آن تعلق تکلیف را به واسطه انتفاء موضوع منتفی می کند.^۱

کلام مرحوم آخوند ناظر به این مسئله بود که چه اضطرار مقدم بر علم اجمالی باشد یا متأخر از علم اجمالی، در ضمن شرط متأخر لازم علم اجمالی این مسئله هست که تکلیف اولاًبلاول باید براساس تحقق موضوع باشد و اگر موضوعی به واسطه جهتی از جهات عینیت خودش را ازدست بدهد دیگر تکلیف تعلق نمی گیرد، بناءً علی هذا چنانچه اضطرار متأخر از علم اجمالی باشد، در علم اجمالی مقدم به عنوان شرط متأخر این مسئله نهفته است که این علم اجمالی عملش تا جایی است که اضطرار عارض و طاری بر او نشود. پس این علم اجمالی حدوداً متعلق به اطراف است اما از نقطه نظر بقاء و استمراراً علم اجمالی مقید به بقاء موضوع است و بقاء موضوع با انتفاء احد الأطراف به حکم اضطرار منتفی خواهد شد. این مسئله در زمینه علم اجمالی نهفته است.^۲

اساس خيار عيب در معاملات

نکته ای که در کلام مرحوم آخوند به نظر می رسد این است که در مقام تنجیز علم اجمالی یا نفس علم اجمالی بدون تنجیز شارع براساس حکم عقل یک هم چنین مسئله و شرطی در آن گنجانده نشده است یعنی شارع یا عقل در مقام حکم به تنجیز علم اجمالی، این شرط را قرار بدهد که علم اجمالی در صورت اضطرار منعقد نمی شود! یک هم چنین شرطی کجا گذاشته شد؟! چه کسی یک هم چنین مطلبی را می فهمد؟! چه شخصی می تواند این مطلب را درک بکند که در خود علم اجمالی از نقطه نظر حکم شرعی و یا حکم عقل به عنوان شرط متأخر این قرار داده شده است؟!

مثلاً در باب معاملات - در باب بیع - یکی از اقسام فسخ در معاملات خيار عيب است؛ در خيار عيب

^۱ . كفاية الأصول (تعليقة زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۴.

^۲ . همان.

مشتري يا بايع حق فسخ دارند. حالا اين خيار عيب بر چه اساسي است؟! براساس شرط صحت منطوي و شرط صحت ضمنی است. بايع و مشتري تصريح به صحت معامله نمی کند ولی اساس اين معامله براساس صحت است. اين را شرط ضمنی می گویند!

تعريف شروط ضمن عقد

شروط ضمن عقد اين است که اساس عمل متعاملين بر آن اساس مقرر شده است! آن شرط ضمنی می شود. بنابراین اگر فرض کنید شخصی یک جهازی را به کسی بفروشد در شرط ضمنی، صحت خوابیده و لازم نیست که متعاملين تصريح صحت کنند که **لو فرض أنه معيوبٌ فيحق عليه الفسخ** اين معنا ندارد چون شرط ضمنی دارد. اين اساس بناء عقلائی است و در اين مسئله حرفی نیست. آیا بحث مربوط به عدم شرط متأخر یعنی عدم لحوق و طرؤ اضطرار هم مانند شرط ضمنی صحت در ضمن متعاملين است یا اینکه آن مسئله فرق می کند؟! نه، یک هم چنین مطلبی نیست که علم اجمالی باید مشروط به عدم طرؤ اضطرار باشد. کدام سیره عقلائیه بر اين مسئله حکایت می کند؟! کدام حکم عقل بر اين حکایت می کند که طرؤ اضطرار با اين مفهوم خاص - نه با مفهوم سعه ای که به معنای انتفاء موضوع باشد - [موجب عدم تحقق موضوع است]، اين بحث کجای حکم عقل است؟!

نقد مبنای ساختگی مرحوم آخوند درباره منطوي بودن شرط متأخر در علم

اجمالی

پس اينکه مرحوم آخوند می فرمایند که در علم اجمالی شرط متأخر منطوي و ضمنی است اين یک رأی ساختگی خود ایشان است نه بناء عقلاء بر اين مسئله است و نه حکم شرع نسبت به اين قضیه است که شارع وقتی احکام تنجزيه علم اجمالی را - چه در باب احتیاطات و در غير باب احتیاطات - بیان کرده باشد گفته باشد که در ضمن علم اجمالی شرط متأخر به عنوان عدم طرؤ اضطرار نهفته است و در اینجا با طرؤ اضطرار موضوع برای علم اجمالی دیگر محقق نمی شود، چه وقت شارع یک هم چنین حرفی زده است؟! کجا یک هم چنین حرفی زده است؟!

بناء علی هذا در اینجا چه باقی می ماند؟! نهایت مسئله ای که مرحوم آخوند بخواهند مطرح کنند اين است که شرط ضمنی مقررۀ عند العقلاء بناء عقلاء بر استمرار اجمالی مادام بقاء موضوع است. اين را قبول داریم، اين می شود؛ تا وقتی که موضوع در علم اجمالی باقی است حکم به احتیاط - حالا چه اجتناب و چه اتیان به اطراف - هم شامل علم اجمالی خواهد شد. در اين مسئله شکی نیست لذا اگر موضوع **بأحدٍ من الأسباب** منتفی بشود، حالا چه از ناحیه شرع منتفی بشود و یا از ناحیه عقل تکویناً منتفی بشود با هر کدام از اين دوتا چه اعتباراً

و تنزیلاً شرعی که جواز اتیان به اطراف علم اجمالی به واسطه اضطرار است، خب این از ناحیه شرع در اینجا مباح شده است، یا تکویناً منتفی بشود فرض کنید یکی از اینان اهرق بشود و ازین برود یا [به] زمین بیفتد، اگر با این وسیله بخواهد منتفی بشود بنابراین اشکال ندارد و در اینجا علم اجمالی هم منحل خواهد شد و تبدیل به شک بدوی می شود و حکم عقلاء در شک بدوی عبارت از برائت و حلیت است. این فرض را قبول داریم. یا اینکه موضوع با شهادت بینة منتفی بشود مثلاً با شهادت بینة بر طهارت یا بر نجاست أحد الإنائین موضوع منتفی می شود. یا بینة شهادت بدهد اصلاً بر اینکه هر دو إناء طاهر بودند و این طهارت بیاید بر آن علم اجمالی ما مقدّم بشود یا انسان خودش یقین - به طهارت أحدهما - پیدا بکند، یا آن یقین خودش نافی یقین سابق باشد و متیقّن بشود بر اینکه آن علم اجمالی سابق آن بی اساس بود، در تمام این موارد موضوع در اینجا منتفی می شود و وقتی که موضوع منتفی بشود علم اجمالی هم منتفی است و در اینجا بحثی نیست.

تلمیذ: ...

استاد: این اشکال صحیح است در صورتی که مرحوم آخوند قائل به انحلال علم اجمالی و تبدل علم اجمالی به شبهة بدویه در صورت اهرق أحد الإنائین باشند. ولی ایشان در این مقام قائل به احتیاط و اجتناب نسبت به مورد دیگر هستند. بنابراین نمی توانیم کلام مرحوم آخوند را بر این قضیه حمل کنیم.

توجیه کلام مرحوم آخوند

البته ما از کلام مرحوم آخوند می توانیم به این کیفیت پاسخ و جواب بدهیم بر اینکه وقتی شارع حکم به اضطرار می کند، در واقع حکم شارع به اضطرار أحد الإنائین به معنای جواز تصرف در إناء دیگر است یعنی مرحوم آخوند این طور می خواهند بفرمایند که وقتی شارع حکم به جواز اضطرار می کند، موضوع را از أحد الأطراف منقلب به طرف واحد می کند. اگر در قبل از تعلق علم اجمالی ما یک طرف بیشتر نداشتیم و یک واحد در مقابل ما بود، چطور در اینجا علم اجمالی محقق نمی شد و شک و شبهة ما در اینجا شک و شبهة بدویه بود و مقتضای قاعده برائت بود؟! وقتی که شارع حکم بر اقتحام کند در واقع موضوع را متبدل به طرف واحد کرده است و آن علم اجمالی را از آن خصوصیت تعلق به اطراف درآورده است و متعلق به طرف واحد کرده است و علم اجمالی که تعلق به طرف واحد ندارد! بنابراین موضوع علم اجمالی ازین می رود. از این باب می شود کلام مرحوم آخوند را به وجهی در مقابل کلام مرحوم شیخ حمل کرد.

مرحوم شیخ در اینجا از این نقطه نظر نسبت به مرحوم آخوند پایین تر هستند و دلیل مرحوم شیخ دلیلی قابل خدشه است. مرحوم شیخ می فرمایند: وقتی که دلیل بر اجتناب در علم اجمالی می آید، این دلیل به تنجّز خودش باقی می ماند یعنی دلیل وقتی که متنجّز شد دیگر طرّو اضطرار نمی تواند مانع تنجّز و تنفیذ دلیل بشود، چون دلیل تعلق به طرفین گرفته است؛ یک طرف وقتی که خارج شد طرف دیگر در اینجا داخل است.

بنابراین کلام مرحوم شیخ دائر مدار علم است؛ وقتی که علم به نجاست أحد الأطراف تعلق بگیرد، این در اینجا تنفیذ و تنجز پیدا می‌کند و وقتی که اضطرار قبل از تعلق علم اجمالی بیاید، بنابراین هنوز علم اجمالی نسبت به مکلف تنجز پیدا نکرده است چون مکلف هنوز در مقام علم نیست. ریشه و اصل در مبنای شیخ بر تنجز علم اجمالی نسبت به علم مکلف است. علم اجمالی قبل الاضطرار، علم اجمالی بعد الاضطرار؛ علم اجمالی قبل الاضطرار یعنی مکلف علم پیدا نکند، معنایش این است که قبل از اینکه علم پیدا بکنید و به واسطه علم، علم اجمالی منجز بشود شما مضطر می‌شوید. بنابراین این اضطرار جلوی تنجز علم اجمالی را براساس علم می‌گیرد. حالا اگر علم بر اطراف تعلق گرفت، آن علم اجمالی که تنجز پیدا می‌کند و متعاقب بر او اضطرار پیدا می‌شود، در اینجا حق تقدم با تنجز علم اجمالی است چون مقدم بر اضطرار بوده است.

ایراد جدی بر کلام شیخ بر نحوه رعایت اطراف علم اجمالی در صورت اضطرار

ایراد جدی که در اینجا بر کلام شیخ وارد می‌شود - نه براساس مبنای ما، آن مبنای ما به جای خودش محفوظ که عرض شد و آن یک بحث دیگری دارد - این است که اصلاً علم اجمالی ارتباطی به علم مکلف و عدم علم مکلف ندارد. علم اجمالی در مقام فعلیت تعلق به علم مکلف دارد ولی در مقام تنجز که تعلق ندارد. فرض بکنید که یک زن نامحرم محرّم النکاح در اینجا هست، حکم به حرمت زنا نسبت به این مرأه منجز است، اما این حکم به حرمت به زنا وقتی فعلیت پیدا می‌کند که مکلف به عنوان ظرف برای تکلیف نه به عنوان شرط تکلیف عالم به این حرمت نکاح بشود. اگر عالم نشد باز این حرمت به جای خودش محفوظ است. حرمت نکاح متبدل به حلیت نکاح در صورت جهل به موضوع نخواهد شد. بله، از باب جهل و از باب رفع قلم شارع مقدس به این حرمت ترتیب اثر نمی‌دهد. آن یک حرف دیگر است.

بنابراین در علم اجمالی که مکلف عالم به اطراف باشد یا عالم نباشد حکم به اجتناب، به اطراف تعلق گرفته است؛ وقتی طرفین علم اجمالی محقق است حکم به **اجتناب عن الخمر** نسبت به اینجا تعلق می‌گیرد، چه من نسبت به این عالم بشوم یا عالم نشوم! بنابراین اگر اضطرار قبل از تعلق به علم اجمالی باشد یعنی قبل العلم باشد یعنی قبل از اینکه من عالم بشوم مضطر باحد الأطراف شدم هیچ تفاوتی نمی‌کند که اضطرار قبل از تعلق باشد یا بعد از تعلق علم باشد. به عبارت دیگر [فرقی نمی‌کند که] اضطرار قبل از فعلیت علم اجمالی باشد یا بعد از فعلیت علم اجمالی باشد چون شرط تحقق علم اجمالی، علم مکلف نخواهد بود بلکه نفس وجود اطراف و تعیین موضوع برای تحقق علم اجمالی کفایت می‌کند، لذا از این نقطه نظر اشکال جدی بر مبنای شیخ وارد است و در اینجا حق با مرحوم آخوند است نسبت به تقدم اضطرار بر علم اجمالی یا تأخر و نسبت به تعیین در اطراف یا تخییر در اطراف، در همه موارد فرقی در اینجا نمی‌کند.

ولی ایرادی که به کلام مرحوم آخوند وارد می‌شود این است که شما انتفاء موضوع را به چه می‌دانید؟!

در اینجا باید بحث بشود که آیا به صرف اضطرار نسبت به أحد الأطراف موضوع منتفی است یا اینکه به واسطه اهراق و ازبین رفتن موضوع منتفی است؟! در اینجا باید بحث بشود، اگر به صرف انتفاء أحد الأطراف إمّا اعتباراً و تنزیلاً كما فی الإضطرار و إمّا تکویناً كما فی الإهراق موضوع منتفی باشد و شما این را به این می دانید پس چرا در وقتی که تکویناً أحد الأطراف منتفی شد در آنجا قائل به احتیاط هستید؟! انتفاء موضوع تکویناً اولی و أقدم است یا انتفاء موضوع تنزیلاً و اعتباراً؟! کدام مقدم است؟! طبعاً آن مقدم است که تکویناً موضوع در اینجا منتفی شده باشد. این اشکال به ایشان وارد است.

اشکال ثانی که نسبت به این مسئله وارد است این است که انتفاء موضوع در اینجا چیست؟! آیا موضوع به صرف دو چیز تعلق گرفتن است یا اینکه آن بحث و مبنایی که در آنجا انجام دادیم که آن تعلق به عنوان است. بر فرض هم ما آن عنوان را نیاوریم، حکم شارع که به اجتناب از دو چیز است، به توأم بودن با آن دو چیز که حکم نکرده است. شارع گفته چون امر دائر مدار بین الإنائین هست تا وقتی که این دو إناء وجود خارجی دارند حکم شارع هم در آنجا نسبت به اجتناب محرز است. حالا یکی از این اطراف با اضطرار خارج شد، أحد طرف دیگر به عنوان بقاء موضوع که هنوز هست، چون شارع گفته همین که خمر به این دو إناء تعلق گرفت **يجب الاجتناب عنهما معاً** حالا یکی از این إنائین تکویناً اهراق شد طرف دیگر هنوز باقی است. چرا؟ چون استصحابی که به اجتناب تعلق گرفته است به امر مرد **بينهما مادام الإنائین موجوداً** تعلق گرفته است و الآن إناء ثانی موجود است و إنا اول اهراق شد. با إناء ثانی آن حکم اشتغال ذمه مکلف به تکلیف است. حکم استصحاب بقاء موضوع که متوقف بر توأم بودن إنائین نیست بلکه استصحاب متوقف بر تحقق معیت حدوثی است نه معیت استمراری.

این استصحابی که در اینجا هست چیست؟! حکم به حرمتی که در اینجا آمده **إمّا هذا المرأه حراماً و إمّا هذا المرأه حراماً** حالا یکی از این دو مرأه به نفی تکوینی می میرند، استصحاب حرمت نکاح نسبت به مرأه دیگر هنوز باقی است، چه تفاوتی می کند؟! چرا؟! چون همین که شبهه در مورد مرأتین حدوثاً آمد، این حدوث موضوع برای تعلق تکلیف را به وجود می آورد نه اینکه آن موضوع متعلق به این توأمین بودن است! ببینید من خیلی دارم دقت می کنم! نمی دانم کلامم را رساندم یا نه؟!

فرض کنید در بقاء موضوع [در استصحاب] توأمین شرط است. مثلاً مولا می گوید: **أكرم زیداً ان وجدته مع عمرو**؛ زید تنها را اکرام نکن، عمرو تنها را هم اکرام نکن. معیت در اینجا به عنوان شرط تحقق موضوع لحاظ شده است **و لا تكرم عمرواً و لا تكرم زیداً بل إن وجدتهما توأمأ فأكرمهما**. حالا اگر زید مُرد، خب دیگر اکرام عمرو در اینجا لازم نیست چون موضوع ازبین رفته است. شرط تحقق موضوع اکرام، زید و عمرو توأمین بود **بجهة من الجهات** اما در موارد دیگر نفس تحقق موضوع ولو با تغییر و تبدلات در

مصدق مورد لحاظ شارع است. وقتی که شارع می‌گوید: **اجتنب عن الخمر**، در علم اجمالی موضوع برای اجتناب از خمر، علم به وجود خمر خارجی است. این علم موضوع برای تعلق علم اجمالی شده است یعنی علم به عنوان معلوم، نه به عنوان آن تعلق حالت نفس، وقتی که شارع می‌گوید: **اجتنب عن الخمر** یعنی **اجتنب عن الخمر المعلوم بین الإنائین** تمام این حرف‌ها را ما براساس مبنای قوم داریم می‌گوییم، نه براساس مبنای خودمان!

بر مبنای قوم ما می‌خواهیم بگوییم که باز احتیاط در اینجا لازم است. وقتی که شارع می‌گوید: **اجتنب عن الخمر** یعنی **اجتنب عن الخمر المعلوم خارجاً** نه **اجتنب عن الخمر مادام الحیثیة العلمیة فی نفسک موجوداً** و این دو مطلب است. اگر الزام شارع نسبت به علم اجمالی براساس تعلق نفس بود، در اینجا درست است. اگر یکی از آن طرفین اهراق بشود خب ما دیگر علم نداریم وقتی علم نداشتیم موضوع هم منتفی است چون شارع علم اجمالی را متعلق به موضوع کرده است خب موضوع هم علم نفسی است. ولی شارع در مانحن‌فیه به معلوم خارجی علم اجمالی را متعلق کرده است؛ چون خارجاً خمریت معلوم است، این حکم اجتناب روی این خمر خارج آمده است. وقتی که روی این آمد، اگر یکی از اینان اهراق بشود یا اضطرار نسبت به أحد الإنائین پیدا بشود، آن موضوع خارجی - خمریت - شک داریم از بین رفته است یا نه؟ دقت کنید! نه علمیت، علمیت که از بین رفت. علمیت که تعلق نفس است تبدیل به شک شد. وقتی که از آنها بریزد باز هم علم شما هست؟!

تلمیذ: مبنای خودتان.

استاد: نه، آن یک مطلب دیگر بود. ما می‌گوییم که علم اجمالی به اینان تعلق گرفته است ولی به دو اینائی که تعلق گرفته، به کاسه آب تعلق گرفته یا به خمری که در آن هست؟! تلمیذ: همین عنوان می‌شود.

استاد: نه، عنوان نمی‌شود. ما می‌گوییم که علم اجمالی تعلق به عنوان گرفته حالا چه این أحدهما بماند یا نماند آن عنوان به حال خودش باقی است. ما اصلاً بحث عنوان نمی‌کنیم اصلاً بحثمان را کنار بگذاریم. ما اصلاً می‌گوییم که حکم شارع تعلق به هذا الإنائین گرفته است اما این اینائی که خمر در آن است، نه آن اینائی که ظرف مسی است.

استاد: ببینید.

تلمیذ: دو مورد داریم یکی عنوان و یکی مصداق ..

استاد: احسنت! این موضوعیتی که الآن در خارج محقق شد این موضوعیت آیا با اهراق أحد الإنائین از بین می‌رود یا نمی‌رود؟ استصحاب می‌گوید که از بین نمی‌رود و دیگر کاری به عنوان ندارد. الآن خمر خارجی

در اینجا محقق است. **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ أَوْ إِمَّا هَذَا خَمْرٌ** اما چشم ما نمی تواند هردو را ببیند. اگر میکروسکوپ داشتیم می فهمیدیم این خمر است یا آن، حالا چون نداریم می دانیم **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ و إِمَّا هَذَا خَمْرٌ** قسم می خوریم که در این اطاق خمر موجود است، این را می توانیم بگوییم. خب حالا که این طور است به این خمر خارجی حکم اجتناب آمده است. اجتناب چطور است؟! به اطراف. حالا یکی از این إنائین ازبین می رود، این إنائی که ازبین رفت آیا خمر ازبین رفت؟! ازبین نرفته است. پس شک در موضوع می کنیم مثل سابق، موضوع موجب بقاء علم اجمالی و اشتغال است.

لذا در اینجا به مرحوم آخوند و به شیخ هم ایراد وارد می شود. حتی بر مبنای خودشان که علم اجمالی تعلق بگیرد به عین خارج لا به عنوان در اینجا مقتضاء حکم، استصحاب است. این بحث دیگر تمام شد. دیگر ما نظرات مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی را در اینجا ذکر نکردیم به خاطر اینکه آنها هم این را تقریر کرده اند و همین مبنای مرحوم آخوند در کلام مرحوم نائینی بود که تقریر مرحوم شیخ را می کند ولیکن مرحوم آقا ضیاء در این کلام به دنبال مرحوم نائینی رفته و در اینجا هم مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نظر خاصی ندارند و از ایشان هم حاشیه ای نسبت به این قضیه ندیدم. صحبت تا اینجا تمام شد.

فرق علم با معلوم

پس در مانحن فیه مسئله برایین اساس تعلق گرفت که حکم مختار این بود که احکام همه تعلق به عناوین می گیرند و با تعلق به عناوین، مصادیق به عنوان فعلیت برای آن عناوین محقق اند، به عنوان شرط موضوع و وقتی که شک در انتفاء آن عنوان یا عدم انتفاء بشود، آن استصحاب بقاء عنوان خودش موجب بقاء برای حکم به اجتناب است. إن شاء الله جلسه بعد راجع به مسئله جدید صحبت می کنیم.

تلمیذ: در اینجا که شک می کنیم می خواهیم استصحاب کنیم همین خود شک یعنی که علم اجمالی ازبین رفت.

استاد: علم تعلق نفسی ازبین رفته ولی معلوم که ازبین نرفته، از کجا معلوم؟!

تلمیذ: معلوم تعلق به علم دارد. معلوم بدون علم نداریم.

استاد: نه، نه، ببینید معلوم برای خودش یک مسئله ای دارد و علم هم برای خودش یک مسئله دارد. به عبارت دیگر آن علم بالذات، آن معلوم بالذات ما عبارت از همان کیفیت نفس است همان وجود ذهنی. آن معلوم بالذات ماست.

معلوم بالعرض عبارت از همان عین خارجی است و یا معلوم بالذات با معلوم بالعرض متحدان هستند و یا مختلفان هستند؛ یعنی شما علم دارید ولی در خارج آن معلوم با آن کیفیت نفسانی شما مخالف است یا شما شک دارید ولی در خارج آن مطابق با واقع است.

وقتی که شما نسبت به یک امر خارجی علم پیدا می کنید، به صرف تعلق علمتان یک معلوم بالعرض در خارج محقق شد. ما فرض می کنیم بر اینکه اصلاً هیچ خمیری هم وجود ندارد. بالأخره شما که علم پیدا کردید. این علم پیدا کردن شما یک خمر تنزیلی و اعتباری را در خارج محقق می کند ولو بر فرض. حالا می گوئیم که خمر هست.

علم، واسطه در فعلیت تکلیف نه شرط تنجز آن

چرا گیج بشویم؟! مثالی بزنیم که روشن بشود؛ این خمر خارجی را محققاً آوردیم بعد حالا ماندیم در اینکه این شیشه خمر است یا آن شیشه! یک ولد چموشی آمده این دوتا را مخلوط کرده تا اینکه خلاصه علماء به یک فیضی برسند. حالا اینکه در اینجا قضیه مختلط شد آیا با علم معلوم بالعرض ما در خارج هست؟! این محقق است بر این معلوم بالعرض علم اجمالی و حکم به اجتناب تعلق گرفته است. خیلی خب. پس به خمر تعلق گرفته است. درست شد؟! نه به علم من. چون من علم دارم، علم من وسیله و واسطه برای تعلق تکلیف به این موضوع خارجی است نه شرط تکلیف. گفتم که احکام و حکم به علم ما ارتباط ندارد بلکه به موضوع ارتباط دارد. علم ما شرط عقلانی برای فعل تکلیف است. وقت نماز با زوال شمس است. ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ آلِهَا﴾^۱ خورشید که زائل می شود حکم تنجز صلاة می آید. حکم فعلی کی می آید؟! وقتی که مکلف عالم باشد، اگر مکلف نائم بود حکم نسبت به او فعلیت ندارد بلکه تنجز دارد اما فعلیت ندارد به عنوان موجب عقاب، ملزم عقاب! مثلاً مکلف بیهوش بود حکم تنجز دارد اما فعلیت ندارد پس علم شرط تکلیف نیست. علم واسطه در فعلیت است چه علم داشته باشیم چه علم نداشته باشیم آن حکم نسبت به موضوع خارجی خودش تعلق پیدا خواهد کرد. وقتی که خورشید زوال پیدا کرد حکم وجوب صلاة می آید حالا شما نائم باشید یا نباشید کاری به شما ندارد. شما در خیابان باشید یا نباشید، زیر درخت باشید و یا زیر خیمه باشید و خورشید را اصلاً نبینید. وقتی که زوال می آید حکم به صلاة می آید و حکم فعلی آن چه وقتی است؟ وقتی که از خیمه بیرون بیایید و آسمان را نگاه کنید ببینید زوال پیدا کرد این حکم فعلی می شود. حالا اگر ما نخوانیم معاقبیم اما اگر قبلاً نمی خواندیم معاقب نبودیم باینکه حکم واجب را انجام ندادیم ولی انجام ندادن موجب عقاب نیست. چرا؟ چون هنوز فعلیت پیدا نکرد. این یک بحث دقیقی است که در بحث رؤیت هلال که با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بحث می کردیم آنجا ثمراتش خیلی پیدا می شود و اصلاً مبانی عوض می شود.

^۱ . سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۳:

«بر پای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء).»

حکم هنوز فعلیت پیدا نکرد بلکه منجز شد. پس علم شما هیچ ارتباطی با تکلیف ندارد اما واسطه است. وقتی شما علم پیدا کردید که خمر موجود است همین که شما علم پیدا کردید حکم روی خمر رفت، اصلاً دیگر با شما کاری ندارد شما دیگر کنار رفتید، اصلاً بروید بخوابید، اصلاً مغمی' علیه بشوید، اصلاً بگذارید از این کشور بیرون بروید، دیگر ارتباط ندارد. خمر در خارج به واسطه علم شما محقق شد. تمام شد! خب حالا خروج از این موضوع به واسطه این است که هر دوی آنها از بین بروند، نه اینکه فقط یکی از بین برود. اگر یکی از بین رفت شما می دانید که خمريت از بین رفته است؟! اگر شک کردید باید چه کار کنید؟! استصحاب بقاء موضوع کنید و کاری به علم شما ندارد. شما از علم برگردید حتی شک پیدا کنید. بله! اگر علم شما که تعلق گرفت و خود علم تبدیل به شک شد یعنی شک طاری مناقض با علم شد و در علمیت شک کردید؛ شک کردید علم من درست بود یا نه، یعنی این شک طاری شما علم سابق را نفی کند و تبدیل به شک شود خب در آنجا بله، موضوع منتفی است و در آنجا بحثی نیست ولی صحبت در این است که علم باقی است و شما یقین دارید که الآن در ساعت شش در اینجا خمر موجود است، الآن ساعت هفت است. آمده مخلوط شده است خب نمی دانید که آیا آن خمريت هنوز موجود است یا نه؟ این به علم شما چه کار دارد؟ باید استصحاب بقاء موضوع را بکنید. آقایان در این قضیه اشتباه کردند یعنی علم را با معلوم یکی گرفتند.

اللهم صل على محمد و آل محمد